تهمورس بخش سوم

در بخش پیشین این نوشتار دیدیم که تهمورس ِ دیو بند لِگام بر دهان اهریمن زد و همانند یک اسب نیک پرورش یافتهٔ راهوار سوار بر گرده ی او شد و کران تا کران جهان را پیمود.
دیوان، که باید آنها را با کمیته چی ها.. لباس شخصی ها.. بسیجی ها.. ماله کشان تلویزیونی.. وبلاگ نویسان خرافه پرداز اسلامی.. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، و شمار بسیار بزرگی از بازاریان.. و نماز گذاران چمن دانشگاه.. و رأی دهندگان به برگزیدگان دستگاه ولایت فقیه که با بیشرمی و دبنگی تمام در پای صندوق های رای رده می کشند.. و بانوان سفره بنداز...و راهیان راه مکه و کربلا و چاه جمکران این همان شمرد!!.. انجمنی فراهم آوردند تا همازور شوند و اهریمن را که **همین حکومتِ ننگین دامن اسلامی** است از دست تهمورس دیو بند رهایی بخشند، ولی چنانچه دیدیم آنها نیز تاب پایداری در برای تهمورس زین آوند(یا دارنده ی جنگ ابزار) را نیاوردند و بناچار سپر افکندند و به تهمورس گفتند که ما را نکش تا به پاداش آن ترا هنری بیاموزانیم که بیارمندی آن بتوانی گره از کار خود بگشایی..
تهمورس خردمندانه آنها را زینهار داد و دیوان سی گونه دبیره یا شیوهٔ نوشتن به او آموزش دادند.
و در پاسخ اینکه آیا می توان از (بدی) یک (پدیده ی نیک) بدست آورد؟ گفتیم که فرهنگ ایران می گوید: آری، از همین رو ایرانیان **گل نیلوفر آبی** را که در **مرداب** می روید نماد فرهنگ خود کردند، بنا بر این می توان از اهریمن شیوه دانش اندوزی آموخت.
اینک ببینیم که این بخش از کرد و کار تهمورس چه همانندی با کرد و کار رضا شاه بزرگ دارد که ما رضا شاه بزرگ را **تهمورس روزگار خود** شمردیم و او را با تهمورس شاهنامه برابر گذاشتیم..
رضا شاه بزرگ در نخستین گامه، کوشش بسیار بکار گرفت که دست دیوان روزگار خود را، (که همین آخوندهای ایران ستیز، دیو سرشت بودند) از سر مردم خود کوتاه کند. بهترین گواه این سخن تار نماها و وبلاگ هایی هستند که با سرمایه های بسیار کلان، و پشتیبانی های همه سویهٔ دستگاه ولایت فقیه، اداره می شوند. ببینیم که آخوند ها و آخوند زاده ها در این زمینه چه گفته و چه نوشته اند...
یکی از این تارنماها (که مانند دیگر تارنماهای اسلامی) فرتور دو دیو گردن فراز آز و نیاز، مانند خمینی و سید علی خامنه ای را در پیشانی خود جا داده نوشته است:

رضاخان برای اینکه فرهنگ غربی را وارد کشور کند مخالفت با روحانیت را آغاز کرد!!.(در داستان جمشید خواهیم دید که جمشید نیز همین کار را کرد).. و این قشر از جامعه را در تنگنا قرار داد... و هتك حرمت بر علما را شروع کرد.. که با کشف حجاب، و عازم کردن زن خود با وضع نامناسب از حيث حجاب به قم و حَرَم حضرت معصومه که اعتراض علما و دینداران را در پي داشت، ولی رضاخان با چکمه و لگد و تبعید از قم جواب معترضین را داد!!!.

{ و ما می گوییم: درود همهٔ پهلوانان و خوبان جهان به روان و فرَوَهَر رضا شاه بزرگ باد که دست به چنین کار بزرگی زد}.

و نفوذ روحانیان در زندگی اجتماعی ـ سیاسی کشور به سختی محدود گردید و در پی انجام اصلاحات قضائی روحانیون به طور کلی از حق قضاوت محروم شدند!!.

هم میهنانم، آیا شایسته نمی دانید که همه با هم بپا خیزیم و کلاه گرامیداشت در برابر یاد و نام این بزرگ مرد ایرانساز از سر برداریم و به روان و فرَوَهَرَش درود و آفرین بفرستیم که دست آخوند فرومایهٔ دُژمَنِش را از کار داد گذاری کوتاه کرد؟؟!!... دیگر نه دست و پا بریدن!!... نه چشم از چشم خانه در آوردن!!... نه سنگسار کردن!!... و نه مردم را در خیابانها بزیر تازیانه کشیدن!!...

در زمینهٔ آموزش و پرورش همگانی حضور روحانیت بکلی از میان رفت...

{به سخن دیگر بجای اینکه مشتی آخوند شپش زدهٔ پوسیده مغز و گندیده دهان در مکتب خانه ها به فرزندان ما **آیین خلا رفتن و جماع کردن وغسل میت وغسل جنابت و غسل حیض وغسل ترتیبی و غسل ارتماسی و نماز میت و اصول جن گیری** آموزش بدهند، و موریانه وار مغز و روان فرزندان میهن ما را تباه کنند... گروهی آموزگار دانش آموخته ودلسوز در دبستان و دبیرستان و دیگر کانون های آموزشی به فرزندان ایران شیوهٔ درست خواندن و درست نوشتن و شمارگری و تاریخ و گیتا شناسی و زیست شناسی و جز اینها آموزش بدهند... پس درود دیگری بفرستیم به روان و فرَوَهَر آن مرد بزرگ که به راستی برتر از تهمورس روزگار ما بود}.

نویسنده ی این تارنمای اسلامی برای کوچک نشان دادن کار رضا شاه بزرگ می نویسد:

در حدود سال‌های ابتدای سلطنت رضا شاه در ایران بطور کلی ۵۰ مدرسه مشغول به کار شدند، در سال ۱۳۰۸ شمسی دانشگاه تهران بنیانگذار شد و در سال ۱۳۱۲ در تمام ایران ۴۲۰۰ دانشجو تحصیل می کردند و چند صد دانشجوی ایرانی برای تحصیل به خارج اعزام شدند. مدارس مختلط دختران و پسران در این دوره تأسیس گردید..

هم میهنانم ، یکبار دیگر می پرسم: آیا سزاوار نیست که همه با هم در برابر یاد و نام این بزرگمرد ایرانساز بپا خیزیم و کلاه گرامیداشت از سر برداریم و به روان و فرَوَهَر او درود بفرستیم؟؟..
آیا شایسته نیست کسی را با بهترین سرود ها بستاییم که پس از هزار و چهارسد سال چیرگی فرهنگ بیابانگردان بر میهن اهورایی ما، توانست برای نخستین بار دست پسران و دختران ایرانی را در دست هم بگذارد، آنها را در همسنگی و هم ارزشی، دوشادوش و پابپای یکدگر راهی کانونهای آموزشی کند تا در کنار هم بنشینند و در برابری و هم ارزشی از سر ریز دانش آموزگارانشان بهره بگیرند؟؟..

می گوید:
رضا شاه با کشف حجاب، ادعای برابری حقوق زنان با مردان را مطرح می‌کرد و به آنان به اصطلاح آزادی می‌داد...
ما هم با اصطلاح یا بی اصطلاح یکبار دیگر درود می فرستیم به روان و فروهر آن مرد بزرگ!!...

در این جا به شورانگیز ترین بخش از نوشته ی این تارنمای اسلامی می رسیم، یاد آوری می کنم که تهمورس دیو بند تنها سی گونه نوشتن از دیوان آموخت و به مردم خود نیز آموزش داد، اینک ببینیم که رضا شاه چه کرد... می نویسد:
چندین دانشسرا در چند شهر بزرگ دایر شد که مختص به موسیق بودند!!!..

برای اینکه پسران و دختران هنر پرور ایرانی به دانشسراهای بروند، شیوه ی درست آواز خواندن ، شیوه درست نغمه پرداختن، شیوه درست نواختن تار و تنبور و رباب و پیانو و گیتار و دیگر سازهای ایرانی و سازهای نوین را بیاموزند...
سپس:
دبستان و دبیرستان نظام... آموزشگاه شهربانی... دانشکده کشاورزی... هنرستان بانوان... مدرسه پست و تلگراف... و آموزشگاههای دیگری که در سال‌های سلطنت رضا شاه تشکیل شدند...
در سالهای آخر رضاخان جمعیت در حال تحصیل ایران به ۵۰ هزار نفر، و تعداد آموزشگاهها به ۷۵۰ آموزشگاه رسید...

در اینجا برای بی ارزش شمردن دیگر کارهای رضا شاه بزرگ، بویژه در زمینهٔ بنا سازی می نویسد:

بناهایی که در این دوره احداث می شده، بیشتر نماینده فرهنگ ایران باستان بود و همچنین تقلیدی از آثار و بناهای غربی بود....

از آنجائیکه نظام آموزشی دورهٔ پهلوی اول در تقابل و رویارویی با روحانیت و ساخت مذهبی جامعه بود. تعداد مدارس روحانی و حوزه‌های علمیه نیز تقلیل یافت.
به سخن دیگر با همان شتاب که شمار دبستانها و دبیرستانها و دانشسراها و دانشگاههای ایران رو به فزونی گذاشتند، شمار مکتب خانه ها و حوزه ها و دیگر مدارس اسلامی ره کاهش نهادند، چنانچه این گونه مدارس که در سال ۱۳۰٤ به ۲۸۲ باب با ٥۹۸٤ نفر طلبه می رسید. در سال ۱۳۲۰ (یعنی تنها شانزده سال پس از آن) **به ۲۰٦ باب با ۷۸٤ طلبه تقلیل یافت.**

درپی ستیز آشتی نا پذیر رضا شاه بزرگ با بُنیادهای خرافه پروری و اسلام گستری در سرزمین اهورایی خود، تنها در درازای شانزده سال، ۷٦ کانون خرد سوزی و خرافه پروری بسته شد و شمار بچه دیوانِ خرد گم کرده که همان طلبه ها بودند، از ٥۹۸٤ دیو ننگین دامن آدمی خور به ۷۸۲ گرگِ درندهٔ هار رسید...
به سخن دیگر رضا شاه بزرگ ٥۲۰۲ تن از آن جانوران جان آزار را **آدم** کرد و بجای آن جامه ننگین آخوندی که مایهٔ شرم آزاده زنان و آزاده مردان ایرانی است، جامهٔ خوش آدمی بر تنشان پوشاند تا آدم گونه بشوند، اگر چه بسیاری از آنها مانند مهدی بازرگان و همتایان خرد سوختهٔ دوزخ نشینش عمامه ها را ز سر برداشتند و بر مغزشان گذاشتند**!!**..
این تارنما به کار انتشار روزنامه ها و هفته نامه هایی که در زمان رضا شاه پدید آمدند نیز اشاره می کند و می نویسد:
هرچند در این دوره مطبوعاتی هم در کشور چاپ و نشر می شدند.
در حوالي سال ۱۳۱٤ يك نهضت تصفیه زبان فارسی شکل گرفت که زبان فارسی را از لغات خارجی تصفیه کند، ولی در این زمینه نیز خیانت شد و فقط اصطلاحاتی که غیر اروپائی (عربی) بود مد نظر قرار گرفت و لذا تصفیه فارسی از لغات خارجی منحصر به لغتهای عربي و ترکی شد و هر کس موظف شد فقط در مقابل لغات عربی، کلمات فارسی سره انتخاب کند و بکار ببرد....

در اینجا به سراغ تارنمای دیگری از تارنماهای اسلامی می رویم تا نا درستی سخن این یکی را نشان دهیم.
تارنمای خبرگزاری دانشجویان مسلمان در این زمینه می نویسد:

از دوره قاجار که ارتباط ایران با کشورهای اروپایی گسترش یافت، همراه با دانش و تکنولوژی اروپایی، واژه‌ها و اصطلاحات بسیاری، ابتدا از زبان فرانسه و سپس از زبان انگلیسی وارد زبان فارسی شدند.
انجمن‌های ادبی دوره قاجار، و سپس افراد، و گروه‌های متعددِ پیشگامان، ساخت معادل‌هایی برای واژه‌های فرنگی شدند.
رضاخان سردار سپه در روز ۱٦ دی‌ماه ۱۳۰۰ در ماده پنج «حکم عمومی شماره یک» خود برای تشکیل ارتش جدید ایران می‌گوید:
تبدیل اسامی و لغات ذیل را به موجب این حکم به تمام دوائر قشونی امر می دهم و باید فورا مورد تلفظ و اطلاق قرار دهند:
به جای دیوی زیون: باید گفته بشود لشکر
به جای بریگاد: باید گفته بشود : تیپ
به جای رژیمان: فوج
به جای باطالیون: گردان
به جای باطری: آتش بار
به جای اسکادران: بهادران
به جای مترالیوز: مسلسل...
در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی در وزارت جنگ انجمنی برای وضع اصطلاحات جدید تشکیل شد.
این انجمن اصطلاحاتی در برابر اصطلاحات فرانسوی پدید آورد که هنوز هم در زبان پارسی به کار برده می‌شوند، مانند:
هواپیما بجای avion

فرودگاه بجای aéroport
خلبان بجای pilote
در سال ۱۳۱۱ در (دانشگاه تربیت معلم) « انجمن وضع لغات و اصطلاحات علمی» تأسیس شد.
این انجمن تا سال ۱۳۱۹ فعال بود. از ساخته‌های این انجمن به جای واژه‌های فرانسوی است:
گرماسنج بجای کالُروی متر
گرانش بجای gravitation
همچنین پیش از تأسیس (فرهنگستان اول)، وزارت معارف درصدد برآمد انجمن‌هایی متشکل از کارشناسان و ارباب فن برپا کند (که آکادمی طبی نخستین گام در این راه بود). جلسه‌های آن آکادمی با شرکت چند نفر از پزشکان معروف و دانشمند برگزار می‌شد. معادل فارسی «فرهنگستان» در برابر واژه بیگانه «آکادمی» در این زمان انتخاب شد و سرانجام در روز ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱٤ فرهنگستان ایران را کار خود را آغاز نمود.
از وظایف عمده این فرهنگستان وضع اصطلاحات جدید بود. این نهاد که به فرهنگستان اول معروف شد، تا سال ۱۳۲۰ فعال بود.
حاصل کار این فرهنگستان به تصویب رساندن ۲۰۰۰ واژه تا حدود سال ۱۳۲۰ بوده است.
این فرهنگستان در سال ۱۳۱۹ در کتابی واژه‌های تازه‌ای را که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده بود، منتشر نمود. از جمله آن واژه‌ها که به جای واژه‌های فرانسوی ساخته شده‌اند:
پالایش بجای فیلتریشن
پرتوشناسی بجای: رادیو لوژی....

به جای ترکیبات عربی:
ایاب و ذهاب باید گفته می شد رفت آمد...
بجای هذه السنه: باید گفته می شد: امسال
بیع و شری باید گفته می شد: خرید و فروش.
داریوش آشوری درباره این فرهنگستان می‌نویسد: «فرهنگستان یکم، به رغم عمر کوتاهش، که پایان آن کم و بیش با پایان پادشاهی رضاشاه هم‌زمان بود، از نظر دگرگون کردن فضای زبانی و شکستن فضای محافظه کارانه‌ای که عادت‌ها و گرایش‌های دیرینه، ادیبانه پاسدار آن بودند، نقش بزرگی بازی کرد. فرهنگستان با ساختن واژه‌های ترکیبی برای نام‌گذاری وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های اداری و مقداری ترم‌های علمی و فنی، بر اساس دستگاه ترکیب ساز زبان فارسی، این دستگاه را که در حوزه نثرنویسی قرن‌ها از کار افتاده و فراموش شده بود، دوباره به کار انداخت. جایگزینی واژه‌هایی مانند بهداری به جای صِحیه..
دادگستری به جای عدلیه...
شهربانی به جای نظمیه...
زیست‌شناسی به جای علم‌الحیات...
گرما سنج بجای میزاان الحراره..
فشارسنج به جای میزان‌الضُغطه... نمونه‌هایی است که امروزه به آسانی می‌توان نقشِ آن‌ها را در دگرگونی فضای زبانی درک نمود، زیرا پیش از آن رسم و عادت بر این بود که تمامی این گونه نام‌ها از مایهٔ عربی تبار ساخته، یا با ساختار واژگانی عربی جعل شوند.
این واژه‌های جانشین که با فرمان شاهانه در نگارش‌های رسمی به کار می رفتند و یا راه خود را به کتاب‌های درسی باز می‌کردند، دریچه تازه‌ای رو به فضای تنگ و خفقان گرفته نثر فارسی گشود و هوای تازه‌ای وارد آن کرد.
با این کار نمایان فرهنگستان بود که واژه‌سازی بر بنیاد واژگانی و ساختار دستوری فارسی توانست راه خود را باز کند و به دست نویسندگان و مترجمان نسل‌های پسین گسترش یابد.

یکی دیگر از تارنماهای اسلامی با نام پرتال علمی – فرهنگی راه بهشت می نویسد:

رضا شاه بعد از پا گرفتن قدرتش، همه تقیدات و رسوم مذهبی را کنار گذاشت و کار را به جایی رساند که حکم صریح و ضروري قرآن یعنی لزوم حجاب برای بانوان را زیر پا نهاد. رضاخان و دستگاه حاکمهٔ او برای اجرای ماموریت مَسخ فرهنگی ملت مسلمان ایران، اقدامات خشونت باری را انجام دادند، که این اقدامات بشرح ذیل است:
۱- گذاشتن کلاه نمدی را ممنوع کرد
۲-محصلین دختر از داشتن حجاب ممنوع شدند.
۳- کلیه کارگزاران حکومتي در هر منطقه اي موظف
شدند همراه با همسرانِ بدون حجاب خود در مراسم حاضر شوند.
٤- افسران ارتش از راه رفتن با زنان با حجاب ممنوع شدند.
۵- معلمان زن مجبور به حضور در کلاس ها بدون داشتن حجاب بودند.
٦- از حضور زنان با حجاب در پارك ها، سینماها، تأتر و هتل ها و سایر مراکز عمومی جلوگیری می شد و...
آنچه در تمام اقدامات فوق مورد توجه رضاخان بود پیشرفت برنامه «کشف حجاب» به هر صورت بود و هر کس از دستورات سرپیچی می کرد بازداشت و مورد آزار، شکنجه، تبعید و حتی انفصال از خدمات دولت قرار می گرفت.
رضاشاه چادر و چاقچور را دشمن ترقی و پیشرفت مردم می شمرد و برای برداشتن حجاب بانوان، مجالس جشن و سخنرانی ابتدا در تهران، و شهرهای شمالی ایران، و سپس بتدریج در سایر شهرها برقرار می شد. رضاخان برداشت خود را از کشف حجاب چنین تحلیل می کند: (که اصلاً چادر و چاقچور، دشمن ترقي و پیشرفت مردم ماست. درست حکم يك دمل را پیدا کرده که باید با احتیاط به آن نشتر زد و از بینش برد.)

روز ۱۷ دیماه ۱۳۱٤ که شاه به اتفاق ملکه و شاهدخت ها در جشن دانشسرای مقدماتی حضور یافتند. در این روز دو اتومبیل سلطنتی که اولی رضاشاه و دومی ملکه تاج الملوك و شمس و اشرف پهلوی در آن بودند، بدون حجاب وارد دانشسرا شدند. شاه به دانشسرای عالی رفت تا گواهینامه فارغ التحصیل ها را بدست خود به دانشجویان بدهد، ملکه ایران و دو دختر بزرگش که با لباس اروپایی و بدون حجاب بودند همراه شاه به دانشسرای عالی آمدند. رضا شاه در نطق خود گفت:

((روز هفدهم دیماه ۱۳۱٤ در زندگانی زنان ایران اهمیت بسزایی دارد، شما زنها باید این روز را که روز سعادت و موفقیت شماست روز بزرگی بدانید و از فرصتی که بدست آورده اید برای خدمت به کشور خود از آن استفاده کنید... شما خواهران و دختران من حالا که داخل جامعه شده اید وبرای پیشرفت خود وکشورتان این قدم را برداشته اید باید بفهمید که وظیفه شما این است که برای کشور خودتان کار کنید، سعادت آینده در دست شماست.)).
در تمام طول سخنرانی شاه بعضی از بانوان چنان از بی حجابی خود ناراحت بودند که رو به دیوار ایستاده و حتی چهرهٔ خود را بر نمی گرداندند و از گریه خود نمی توانستند جلوگیری کنند!!.

این سخن اگر هم درست باشد، این **زنان رو به دیوار همان** گله ی گوسپندی بودند که در درازای چندین سده فرمانروایی آیین بیابانگردان بی فرهنگ، و یاوه پردازیهای آخوندهای دیو زادِ ایرانسوز، موریانه ی خرافه باوری مغزشان را جویده و روانشان را تباه کرده بود!!.. اینها همانهایی بودند که هنوز هم دختران و نوه هایشان گوسپند وار برای سگان گله و قصابان خود هورا می کشند و برای بزرگترین دشمنان میهن خود سفره در پی سفره می اندازند و با دهشهای مالی خود برای کشتارکنندگان نیاکانشان گنبد های زرین برپا می کنند.. اینها بزرگترین دشمنان آزادی و والامندی خود اند...
سخن امروز را با سروده ای از زنده یاد پروین اعتصامی بنام **گنج عفت** بپایان می برم.

پروین اعتصامی در پی همان سخنرانی رضا شاه بزرگ در روز هفدهم دیماه ، **(روز کشف حجاب)** سرود:

زن در ایران، پیش از این گویی که ایرانی نبود
پیشه‌اش جز تیره‌روزی و پریشانی نبود
زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت
زن چه بود آن روزها، گر زان که زندانی نبود
کس چو زن، اندر سیاهی قرنها منزل نکرد
کس چو زن، در معبد سالوس قربانی نبود
در عدالتخانه‌ی انصاف، زن شاهد نداشت
در دبستان فضیلت، زن دبستانی نبود
دادخواهیهای زن می‌ماند عمری بی‌جواب
آشکارا بود این بیداد، پنهانی نبود
بس کسان را جامه و چوب شبانی بود، لیک
در نهادِ جمله گرگی بود، چوپانی نبود
از برای زن به میدا ن فراخ زندگی
سرنوشت و قسمتی، جز تنگ میدانی نبود
نور دانش را زچشم زن نهان می‌داشتند
این ندانستن ز پستی و گرانجانی نبود
زن کجا بافنده می‌شد بی‌نخ و دوک هنر
خَرمَن و حاصل نبود آنجا که دهقانی نبود
میوه‌های دکّهٔ دانش فراوان بود، لیک
بهر زن هرگز نصیبی زین فراوانی نبود
در قفس می‌آرمید و در قفس می‌داد جان
در گلستان، نام از این مرغ گلستانی نبود
آب و رنگ از علم می بایست شرط برتری
با زمرّد یاره و لعل بدخشانی نبود
جلوهٔ صد پرنیان، چون یک قبای‌ساده نیست
عزت از شایستگی بود، از هوسرانی نبود
ارزش پوشنده، کفش و جامه را ارزنده کرد
قدر و پستی، با گرانی و به ارزانی نبود
سادگی و پاکی و پرهیز، یک یک گوهرند
گوهر تابنده، تنها گوهر کانی نبود
از زر و زیور چه سود آنجا که نادان است زن

زنان سفره بنداز سیه دل و سوخته خرد را می گوید که در پای سفره حضرت عباس جواهراتشان را به رخ یکدگر می کشند.. یا زنانی که بدست خود کفن سیاه بتن کرده اند تا مبادا دست نوازشگر خورشید پیکرشان را نوازش دهد

زیور و زر، پرده‌پوشِ عیب نادانی نبود
عیب‌ها را جامه‌ی پرهیز پوشانده ست و بس
جامه‌ی عُجب و هوا، بهتر ز عریانی نبود
زن سبکساری نبیند تا گرانسنگ است و پاک
پاک را آسیبی از آلوده دامانی نبود
پا به راه راست باید داشت، کاندر راه کج
توشه ای و رهنمودی، جز پشیمانی نبود
چشم و دل ر ا پرده می‌بایست، اما از عَفاف

چادر پوسیده، بنیاد مسلمانی نبود
خسروا، دست تـوانای تو، آسان کرد کار
ورنــه در این کار سخت امید آسانی نبود
شه نمی‌شد گردر این گمگشته کشتی ناخدای
ساحلی پیـدا از این دریای طوفانی نبود
باید این انوار را پروین به چشم عقل دید
مـهر رخشان را نشاید گفت نورانی نبود

ادامه دارد.